

نگاهی نو به جنبش بابک خرمدین (بخش نخست)

علی میرفطروس



در نبرد بابکانِ زمانه با خلیفگانِ ظالم، شخصیت بابک خرمَدین هنوز روحِ زمانه ما است.

تاریخ ایران در دو سده نخست بعد از حمله تازیان و استقرار اسلام نشان دهنده «خلاء» یا «گسست»ی است که فهم تحولات آن دوران را دشوار می کند.

پس از سقوط ساسانیان خاطره آن عصر در ذهن و ضمیر بسیاری از ایرانیان تداوم یافت و این «حافظه تاریخی» توسط تاج نامه ها و شاهنامه ها از گذشته به حال و از حال به آینده منتقل گردید.

آن کس که زندگی و برازندگی می آموزد،

بندگی نمی آموزد.

(سخن منسوب به بابک خطاب به پسرش)

طرح مسئله: در دوره های خاموشی و فراموشی، هر نسلی بر اساس رویدادهای تازه، نگاهی تازه به تاریخ و قهرمانان میهن خود می افکند. این «نگاه تازه» چه بسا چشم انداز تازه ای باشد که در تحقیقات پژوهشگران گذشته، مستور یا مغفول مانده است، هم از این رو است که گفته اند: «هر تاریخی، تاریخ معاصر است».

زندگی و سرنوشت بابک خرمَدین همواره از دغدغه های ذهنی من بود چندان که شعر حماسه بابک در سال ۱۳۵۴ بازتابی از آن است. سال ها بعد همکاری در اجرای باله بابک خرمَدین به همت هنرمند برجسته، نیما کیان تبلور دیگری از این دغدغه ها بود.

طرح اولیه این پژوهش در سال ۱۳۵۷ و به دنبال انتشار آخرین شعر صورت گرفته بود ولی متن اصلی آن در سال ۵۹ و در سایه داس ها و هراس ها قلمی شد؛ گویی که در نبرد بابکانِ زمانه با خلیفگانِ ظالم، شخصیت بابک خرمَدین روح زمانه ما بود.



باله بابک خرمَدین - نیما کیان

متن کامل این پژوهش در سه دفتر تنها چیزی بود که هنگام ترک ایران (۱۳۶۱) و در فراز و فرودهای سفری دشوار با خود آورده بودم. آن دفترها مروری بود بر کشاکش‌ها و کوشش‌های ایرانیان پس از حمله تازیان و به دنبال پاسخ به چند پرسش اساسی بود، از جمله:

- امپراتوری ساسانی چرا و چگونه در حمله تازیان بیابانی فروپاشید؟

- آیا «استقبال ایرانیان از اعراب و اسلام» واقعیت داشته است؟

- و اساساً پس از حمله تازیان و سلطه اسلام ما- ایرانیان- چگونه با آئین‌های ملی خود کنار آمدیم؟

پاسخ به این پرسش‌ها، ضمن اینکه علل و عوامل «کیستی؟» یا «چیستی؟» ما را عیان می‌کند در عین حال، نوعی آسیب‌شناسی تاریخی ملتی است که «در تمامت تاریخش».

(این رودبار خون)

از مهربانی و ایتار

سطری حتی

(نه سطوری)

بر وی نرفته است

إلا ستم
یا طرح ارغوانیِ ساطوری
و اینک
تاریخ پُرشکوه تبارش را
گردِ سُم ستوران
برقِ بلیغِ دشمنِ دشمن
و زخمِ تاریکِ تازیانه «تاتار»
تفسیر می کند...^۱

در این پژوهشِ دیرینه به قیام های به آفرید، سُنباد، ابو مُسلم خراسانی، خِداش، استاذسیس، مقنَع، شعوبیه و ... بابک خُرمَدین نیز پرداخته شده بود، ولی با توجه به انتشار مقالات ارزشمند در این باره، نگارنده ضمن حذف آن بخش ها، تنها به برخی جنبه های جنبش بابک خُرمَدین بسنده کرده است، از جمله:

- خُرمَدینان در تاریخ
- آذربایجانِ آذر به جان
- جنبشی فرا قومی و فرا منطقه ای
- دشت مُغان و قلعه بابک
- خُرمَدینی؟ یا «خُور دینی»؟
- ستایش شادی و خُرمی،
- اهمیت رنگِ سرخ = سُرخ جامگان،
- تقدسِ شراب،
- از میمَنند تا «می» مند
- آئین مهر و ستایش خروس سَحری!
- نواختن تنبور (حتی در میانه جنگ ها)،

- جایگاه زنان در باور خرمدینان

- تیره و تبار بابک

- و...

نگاهی نو ناظر به تفسیری نو از برخی رویدادها، آئین ها و باورهای خرمدینان است. فصلی از این پژوهش حدود ۳۲ سال پیش در مجله «ایران نامه» (چاپ آمریکا، زمستان ۱۳۶۹) منتشر شده و اینک بخش های دیگر آن - با افزودن منابع و مطالب تازه - انتشار می یابد. مراسم سالانه بزرگداشتِ خاطره بابک خرمدین (روزهای ۱۰ - ۱۲ تیرماه در قلعه بابک) فرصتی است برای نگاهی دیگر به زندگی و سرنوشت این چهره شگفت تاریخ ایران.

با آنچه که گفته شد، این پژوهش محصول شور و شراره های جوانی و مصداق «آتشی ز کاروان به جا مانده» است که امیدوارم در جان های بیدار بگیرد و باعث شری گردد.

این دفتر دیرینه زمانی منتشر می شود که بابک خرمدین هنوز روح زمانه ما است. لذا، آنرا به همه بابکان میهن؛ بهترین فرزندان آفتاب... و نیز به خاطره دوست مهربانم منوچهر فرهنگی تقدیم می کنم. باشد که «بر این نامه بر سال ها بگذرد».

در این مقاله، اعداد سمت راست، سال هجری و ارقام سمت چپ معادل میلادی آن است.

پیشینه بحث و ارزیابی منابع

جنبش بابک خرمدین (سرخ جامگان) از آغاز (۲۰۰ / ۸۱۶) مورد توجه مورخان و عقیده شناسان اسلامی بوده است هر چند که تهمت ها و دشنام های رایج، شناخت آنرا بسیار دشوار و گاه غیرممکن می کند. به جرأت می توان گفت که منابع تاریخی درباره باورهای کمتر جنبشی این همه به اختصار و ابهام و اتهام سخن گفته اند گویی که برای «ابطال» یا «براندازی نظری» جنبشی که بیش از بیست سال امپراتوری عظیم عباسیان را تهدید می کرد، همه «همصدا» بوده اند. با این حال، از خلال این دشنام ها و دشمنی ها می توان خطوط اصلی عقاید خرمدینان را شناخت؛ عقایدی که در نظر مؤلفان اسلامی «اباحه»، «کفر» و «الحاد» به شمار می رفتند.

با رونق شرقشناسی در اروپا پژوهشگران غربی نیز به خرمدینان و جنبش بابک خرمدین عنایت کرده و در شناخت آن کوشیده اند. تحقیقات پژوهشگران ایرانی نیز به غنای این مطالعات افزوده اند. به پاس این تلاش ها و نیز با این اعتقاد که ارزیابی منابع در پژوهش های تاریخی کاری است اساسی، نگارنده در آغاز، کتابشناسی تقریباً مفصلی در

باره خُرمدینان و بابک خُرمدین ارائه کرده است. در این باره -البته- فضلِ تقدّم و تقدّم فضل با استاد سعید نفیسی^۲ و استاد غلامحسین صدیقی است^۳ هر چند که نگارنده با پاره‌ای از نظرات و نتیجه گیری های شان موافق نیست. مثلاً: غلامحسین صدیقی در کتاب درخشان «جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری» جنبش بابک خُرمدین را نیز جنبش دینی نامیده است. به نظر می‌رسد که چنین برداشتی چندان دقیق نیست و ماهیت عُرفی و غیر دینی جنبش خُرمدینان را مخدوش می‌کند، چرا که واژه دین در کلماتی مانند «به دین» و «خُرّم دین» فاقد معنای رایج در مذهب است با این تأکید که واژه دین در اوستا به صورت «دِئنا» و به معنای کیش، آئین و شناخت آمده است. از این گذشته، نشان داده ایم که در سراسر قرون وسطی عموم مبارزات سیاسی و اجتماعی شکل دینی داشته و در نقابی از عرفان یا مذهب تجلی می‌کرد. این امر به آسانی از مجموعه شرایط و محدودیت‌های تاریخی آن عصر قابل درک است و محتوای اجتماعی یا عُرفی این جنبش‌ها را تحت الشعاع قرار نمی‌دهد. از این رو، نگارنده معتقد است که جنبش خُرمدینان به رهبری بابک خُرمدین را نخست باید جنبشی اجتماعی و سیاسی نامید.

در واقع، بابک ابتداء یک مبارز اجتماعی بود نه یک مجاهد مذهبی، همان گونه که مزدک نیز «بیشتر مرد کار و اصلاح طلبی راستین بوده تا آموزگار مذهبی»^۴ و لذا «صحيح نیست که مکتب مزدک را یک جنبش دینی بنامیم»^۵

گامی در تاریخ

تاریخ ایران در دو سده نخست بعد از حمله تازیان و استقرار اسلام، نشان دهنده خلاء یا «گسست»ی است که فهم تحولات اجتماعی و فرهنگی آن دوران را دشوار می‌کند. این «گسست» ناشی از آشوب‌ها و آشفتگی های دورانی است که استاد عبدالحسین زرین کوب آنرا «دو قرن سکوت» نامیده است^۶ و طبیعی است که در چنان شرایط آشفته ای از آفرینش های فرهنگی، فلسفی و هنری خبری نباشد.^۷

هر چند فرار یزدگرد سوم از پایتخت (تیسفون = مداین) و فقدان فرماندهی واحد در مقابله با تازیان و نیز اختلافات و رقابت های سرداران سپاه ساسانی و حتی خیانت برخی از آنان^۸ عوامل مهمی در پیروزی تازیان بودند، اما این ادعا که «ایرانیان اسلام را با آغوش باز پذیرفتند» نه تنها با اسناد تاریخی مغایر است، بلکه این اسناد نشان می‌دهند که خود تازیان مهاجم نیز چندان رغبتی به «ترویج اسلام» نداشتند. از این گذشته، روایت های تاریخی از شورش های متعدّد ایرانیان علیه مهاجمان یاد می‌کنند چندان که ۱۰۰ سال نخست حمله تازیان را می‌توان «سال های بیقراری ایرانیان» نامید، زیرا در فاصله ۱۰۰ سال حدود ۱۲۵ شورش و قیام در ایران صورت گرفته بود^۹

هدف عمده تازیان در حمله به ایران کسب غنائم بود و عمر آنان را برای «ربودن غنائم فراوان» و دست یافتن به گنج های کاخ کسری برمی انگیزت»^{۱۰} و لذا، تاراج، باج، خراج و اسیر گرفتن زنان و نوجوانان خصلت اصلی حملات آنان به شمار می رفت. عمر به سران قبایل عرب گفته بود:

«حجاز جای ماندن شما نیست مگر آنکه آذوقه جای دیگر بجوئید که مردم حجاز جز به این وسیله نیرو نگیرند.»^{۱۱}

ارعاب و اِرهاب

اعتقاد به «النصرُ بالرُّعب» و ایجاد ارعاب و اِرهاب از طریق کشتارهای هولناک وسیله ای بود برای سلطه روحی بر مردم مناطق اشغال شده^{۱۲}. منظور از «اِرهاب» شیوه ای برای ایجاد ترس و ترور و وحشت انگیزی بود. این شیوه از آغاز، «هم استراتژی؛ و هم تاکتیک» برای گسترش و تحکیم اسلام بود. ما به نمونه هائی از این شیوه های هولناک - حتی برای «مسلمان سازی» قبایل عربی - اشاره کرده ایم.^{۱۳}

سیاست «ارعاب و اِرهاب» در حمله به ایران کاربُرد فراوانی داشت، مثلاً: در جنگ شهر «اَلیس» (سال ۶۳۳ / ۱۲) خالد بن ولید (سردار تازیان) برای ترساندن و درهم شکستن شور و مقاومت مردم، دستور داد تا اسیران را برکناره رودخانه شهر سر بُریدند آنچنان که آن رود را «نهر اللّم» (رود خون) نامیدند.^{۱۴}

در حمله به سیستان نیز ربیع بن زیاد (سردار عرب) برای کاستن از شور مقاومت مردم دستور داد:

- «تا صدری [بلندائی] بساختند از آن کُشتگان (یعنی، اجساد کشته شدگان را روی هم انباشتند) ... و هم از آن کُشتگان، تکیه گاه ها ساختند و ربیع بن زیاد بر شد و بر آن بنشست.»^{۱۵}

در حمله به جرجان (گرگان) - یکی از مراکز مهم خرمدینان - نیز مقاومت مردم چنان بود که یزید بن مَهلب از خونِ گرگانیان آسیاب ها گرداند و سپس شش هزار کودک و زن و مرد و جوان را اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند و - سپس - برای ارعاب و عبرت مردم:

- «فرمود تا در مسافت دو فرسخ (دوازده کیلومتر) دارها زدند و پیکر کُشتگان را بر دو جانبِ طریق (جاده) بیاویختند.»^{۱۶}

پس از فتح استخر نزدیک شیراز (در سال ۶۴۸ / ۲۸) مردم آنجا سر به شورش برداشتند و حاکم عرب شهر را کشتند... تازیان مسلمان مجبور شدند تا برای بار دوم استخر را محاصره و تصرف کنند. مقاومت و پایداری مردم

شهر چندان بود که فاتح استخر (عبدالله بن عاص) را سخت هراسان و خشمگین ساخت، بطوری که: «سوگند خورد که چندان بکُشد از مردم استخر که خون براند... پس به استخر آمد و (آنجا را) به جنگ بستد... و خون همگان مباح گردانید و چندانکه کشتند؛ خون نمی‌رفت، تا آب گرم به خون ریختند، پس [خون] برفت... و عده کشتگان که نام بردار بودند چهل هزار کشته بود بیرون از مجهولان...»^{۱۷}

نتایج شوم این حملات در ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات شهری در ایران - متأسفانه - کمتر مورد توجه نویسندگان بوده است. روایت جریر طبری در حمله سپاهیان قتیبه به نواحی مرو، بخارا، سمرقند و نیشابور بیانگر عمق آن ویرانی‌ها است:

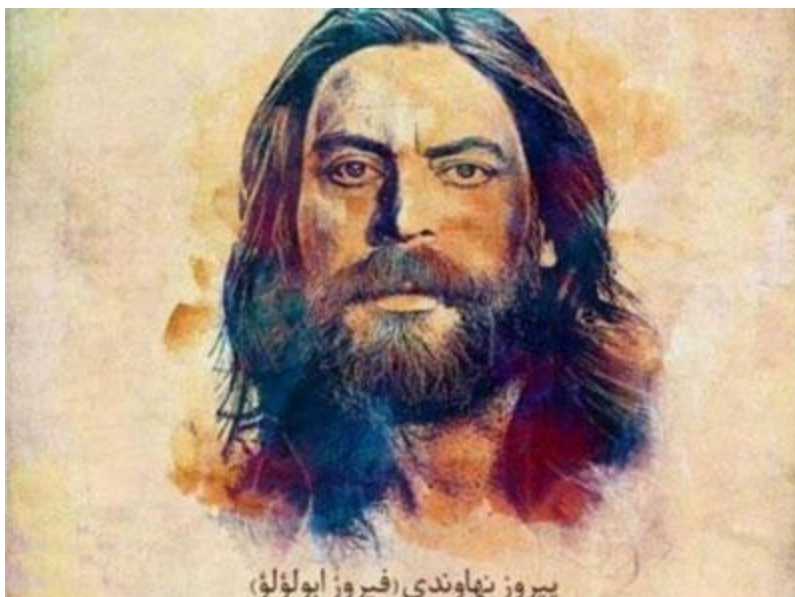
«قتیبه به هر شهری که جای گیرد یا سوی آن رود، سوارانش در آنجا گودالی بر جای نهند.»^{۱۸}

در آن هنگام (۷۰۷/۸۸) بخارا و سمرقند، مرو و نیشابور از مراکز مهم فرهنگ و اقتصاد و تجارت بود، آنچنان که شهری مانند به قول نرشخی: «بیکند(نزدیک بخارا) را زیادت از هزار رباط (کاروانسرا) بوده است به عدد دیهای بخارا.»^{۱۹}

مهاجرت دسته جمعی قبایل عرب و اسکان آنان در شهرهای مهم ایران - چنانکه خواهیم گفت - عامل دیگری در این گسست بود. سیاست «عرب گردانی» یا «تعریب» نیز می‌توانست هویت تاریخی و فرهنگی ایرانیان را - مانند مصری‌ها - دچار زوال سازد. آنچه که این «تعریب» را تقویت کرد، مفهوم «موالی» بود که بر اساس آن، بیشتر ایرانیان اسیر تحت «ولاء» (سرپرستی) این یا آن قبیله عرب قرار گرفتند و نام و نشان عربی یافتند.^{۲۰} بر این اساس، نام ایرانی رهبران جنبش‌ها تغییر یافت و از جمله نام رهبر سیاه جامگان از «بهادان پور و نداد هرمزد» به «ابو مسلم خراسانی» تبدیل شده بود.^{۲۱}

آفتابی در ظلمت

بسیاری از «موالی» از نجیب زادگان ساسانی یا از فرزندان دهقانان بودند^{۲۲} دینوری درباره «جنگ هولناک جلولا» یادآوری می‌کند که «مسلمانان اسیران زیادی از دختران آزادگان و بزرگان ایران گرفتند»^{۲۳}. یکی از این اسیران در نبرد نهاوند، پیروز (فیروز) بود که بعدها «ابولؤلؤ» نامیده شد.



نهاوند شهری نزدیک کرمانشاه و همدان بود و همدان یکی از مراکز مهم خُرمَدینان به شمار می رفت.^{۲۴} تازیان نبرد نهاوند (در سال ۶۴۲/۲۱) را «فتح الفتوح» نامیده بودند، زیرا که مردم نهاوند مقاومت بسیار نموده بودند.^{۲۵} پیروزی در نهاوند راه را برای فتوحات بعدی تازیان هموار کرد و پیروز (فیروز) پس از اسارت به مالکیت یکی از سران و سرداران در آمد و غلام وی گردید.

معروف است که وقتی اسیران جنگ نهاوند را به مدینه آوردند «فیروز» (ابولؤلؤ) هر اسیر کوچک و بزرگی را که می دید، بر سرش دست نوازش می کشید و می گریست و می گفت: «عُمَر جگرم را بخورد».^{۲۶}

فیروز (پیروز) سرانجام، در سال ۶۴۴ / ۲۳ عُمَر را در مسجد مدینه به قتل رساند و عبیدالله (پسر عُمَر) به خونخواهی پدر، فیروز و دختر خُرد سالِ فیروز (لؤلؤ = مرجان) و نیز، هرمزان، سردار معروف ایرانی، را به جرم همدستی با فیروز به قتل رساند.^{۲۷}

روایت های تاریخی از سرنوشت این اسیران نکات دیگری نیز به دست می دهند از جمله: پس از تصرف بخارا به دست «سعید بن عثمان» در سال ۶۷۵ / ۵۶ و اسارت گروهی از بزرگ زادگان بخارائی:

- «ایشان [اسیران بخارائی] به غایت تنگدل شدند و گفتند: این مرد [سعید بن عثمان] را چه خواری ماند که با ما نکرده... چون در استخفاف خواهیم هلاک شدن - باری - به فایده هلاک شویم... پس، به سرای سعید اندر آمدند، درها را بستند و سعید را بکشتند و خویشان را نیز به کشتن دادند».^{۲۸}

خاطره ملی و تداوم تاریخ

با توجه به اینکه فرهنگ و خاطره ملی مفاهیمی تاریخی و دراز مدت هستند، طبیعی بود که پس از سقوط ساسانیان خاطره آن عصر در ذهن و ضمیر بخش بزرگی از ایرانیان تداوم یابد و این «حافظه تاریخی» توسط شاهنامه ها، تاجنامه ها، سیاستنامه ها، اندرز نامه ها، نصیحت الملوک ها و گرشاسب نامه ها از گذشته به حال و از حال به آینده منتقل گردد^{۲۹}

این احساس ملی و مشترک می توانست در بازسازی فرهنگ و ایجاد جنبش های آینده عامل مهمی باشد^{۳۰}. به نظر مادلونگ و اشپولر: خرمدینان - و در رأس ایشان بابک خرمدین - دست کم در نزد بخشی از مردم ایران - نماینده چنین احساسی بودند^{۳۱}. التون دنیل نیز معتقد است که «همه این سرکشی ها دارای گرایش به افکار کافرانه و حتی خطرناک نسبت به اسلام بود یا چنین پنداشته می شدند»^{۳۲}.

برآمدن دیران و وزیران ایرانی در دستگاه خلافت عباسی - خصوصاً برمکیان - فصل تازه ای از تجدید حیات ملی و معنوی ایرانیان بود چندان که دوران وزارت و صدارت برامکه را «تجلیگاه شکوه و عظمت دربار ساسانیان» نامیده اند. برمکیان از بازماندگان دهقانان عصر ساسانی بودند که تولیت آتشکده نوبهار در شهر بلخ را برعهده داشتند^{۳۳}. همه افراد این خاندان خصوصاً (خالد، جعفر و فضل) اهل ادب و فرهنگ و شعر و شراب و بزم و موسیقی بودند چندان که گفته اند: «ایام شان جشن و سرور دائم بود»^{۳۴} خالد برمکی (وزیر سفاح) خلیفه عباسی را از تخریب ایوان کسری (مدائن) و مصرف کردن مصالح آن برای ساختن شهر بغداد، منع کرده بود. «بیت الحکمه» (خزانه الحکمه) که به همت برمکی ها تأسیس شده بود، مرکزی برای حضور و فعالیت دگر اندیشان و خصوصاً ایرانیان شعوبی بود^{۳۵} چندان که در باره آنان گفته اند:

«هنگامی که در مجلسی ذکر شرک رود، چهره برمکیان درخشیدن گیرد و اگر آیه ای از قرآن نزد ایشان تلاوت شود، احادیثی از مزدک پیش آورند»^{۳۶}.

نفوذ برمکیان بر خلیفه معروفی مانند هارون الرشید که دوران حکومتش به «هزار و یک شب» معروف است، آنچنان بود که اگر هارون چیزی از خزانه (بیت المال) می خواست میسر نمی شد. به قول ابن خلدون «برامکه بر او چیره گشته و در فرمانروائی با او شریک بودند»^{۳۷}. در چنان شرایطی «تغییر خلافت عباسی و انتقال آن به خاندان برمکی» بسیاری از درباریان عباسی را نگران کرده بود. آنچه که این نگرانی را تقویت می کرد ایجاد سپاهی از ایرانیان هوادار برامکه توسط فضل برمکی بود. طبری تعداد این سپاه را «پانصد هزار مرد» ذکر کرده که «بیست هزارشان به

بغداد آمدند و باقیمانده در خراسان بماندند»^{۳۸}. این رقم هر چند اغراق آمیز می نماید ولی باعث بدگمانی های هارون الرشید شد. قتل عام هولناک خاندان برمکیان نتیجه این بدگمانی ها و توطئه ها بود.

احساسات ملی و تعلق خاطر به گذشته تاریخی ایران در جنبش مردآویج گیلی چنان بود که در سال های ۳۲۰/ ۹۳۲ او ضمن اطلاق عنوان «شاهنشاه» به خود و برگزاری شکوهمند جشن های نوروز و مهرگان و سده، «باز گرداندن پادشاهی عجم را در سر داشت» و به کارگزارش در اهواز نوشت:

«ایوان کسری را برایم آماه کن تا هنگام رسیدن به پایتخت [بغداد] در آنجا فرود آیم. تو باید آن را به همان شکل پیش از آمدن عرب بسازی»^{۳۹}

چندی بعد (در سال های ۲۷۰ / ۸۸۳) شعوبیان تازی ستیز و پُرشوری مانند محمد بن حسین ملقب به یزدان (دندان؟) به قول ابن ندیم: مانند بابک خرمی سودای «بازگرداندن دولت از اسلام به ایرانیان» را داشتند و «سبب حوادثی ناگوار در اسلام گردیدند».^{۴۰}

اینکه پس از شکست بابک خرمدین، خرمدینان «یکسره به قرمطیان پیوستند»^{۴۱} و در سال ۲۹۵ / ۹۰۷ در قیام ابوبلال قرمطی شرکت کردند^{۴۲} نشانه نزدیکی نظری خرمدینان و قرمطیان بود؛ قرمطیانی که اقدامات ضداسلامی شان موجب مجادلات بسیار در آن عصر بوده است.^{۴۳} **ادامه دارد**

علی میرفطروس، تابستان ۲۰۲۲ - پاریس

شعر بابک خرمدین، با صدای علی میرفطروس <https://mirfetros.com> ali@mirfetros.com

۱- بخشی از شعر ایران نگارنده در لینک زیر: <https://mirfetros.com/fa/?p=21093>

۲- مجله مهر، سال اول، شماره های ۹ و ۱۰ و ۱۲، تهران، ۱۳۱۲؛ سال دوم، شماره های ۱ و ۳، تهران، ۱۳۱۳؛ بابک خرمدین، دلاور آذربایجان، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۳؛ چاپ دوم ۱۳۴۲.

3- Sadighi, G. H. Les Mouvements Religieux Iraniens au IIe et au IIIe Siècle de L'Hègire. Paris: Les Presses Modernes, 1938, PP229-280

جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری، انتشارات پاژنگ، تهران، ۱۳۷۲، صص ۳۲۶-۲۷۴

۴- فرقه های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سیری، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۴

۵- کلیما، اوتاکر، تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۲۹

- ۶- زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶
- ۷- در پژوهش‌های تاریخی معمولاً از حمله تازیان شبه جزیره عربستان به عنوان «حمله اعراب به ایران» یاد می‌شود. بی آنکه گفته شود که اعراب و مسیحیان حوزه حکومت ساسانی (مانند حیره، انبار، فرات، نواحی سواد و...) در برابر تازیان مهاجم پایداری‌های بسیار نموده بودند، آنچنان که موجب خشم و حیرت سرداران مسلمان شد. در جنگ قادسیه دو تن از سرداران ارمنی به نام‌های مامیکونیان و گرگور نیز شجاعانه جنگیدند و خود نیز کشته شدند. نگاه کنید به: طبری، محمدبن جریر، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۴، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، صص ۱۴۸۰، ۱۴۸۲، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۵۰۸، ۱۵۰۱، ۱۵۱۲ و ۱۵۱۳. در باره سرداران ارمنی در جنگ قادسیه نگاه کنید به کتاب مورخ ارمنی: تاریخ سبتوس، ترجمه محمود فاضلی بیرجندی، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۹۶، صص ۲۰۹-۲۱۰
- ۸- نگاه کنید به: طبری، ج ۵، صص ۱۶۲۸ و ۱۶۲۹؛ بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، صص ۱۲۸-۱۳۰؛ ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۹۶
- ۹- منبع دقیق این سند در یادداشت نگارنده «ناخوانا» است ولی آنچه مسلم است منبع این شورش‌ها، مقاله ارزشمند یکی از ایرانشناسان برجسته، دانیل دینت (Daniel Dennett) یا التون دانیل (Daniel Elton) می باشد. برای گزارشی از این شورش‌ها و سرکوب‌ها نگاه کنید به: میرفطروس، علی، ملاحظاتی در تاریخ ایران، انتشارات فرهنگ، فرانسه-کانادا، ۱۹۸۸، صص ۶۷-۹۳. همچنین نگاه کنید به لینک زیر:
- <https://mirfetros.com/fa/?p=222>
- ۱۰- بلاذری، پیشین، ص ۴۸ و ۵۱؛ مقدسی، محمدبن طاهر، آفرینش و تاریخ (البدء و التاريخ) مجلد ۴-۶، ترجمه و تعلیقات محمدرضاشفیعی کدکنی، نشر آگه، تهران، ۱۳۷۴، ص ۸۴۹. برای نمونه‌هایی از این غنائم و چگونگی برخورد تازیان با آنها نگاه کنید به: طبری، پیشین، ج ۴، در فتح ابله، صص ۱۴۳۲-۱۴۳۵؛ ج ۵، صص ۱۸۱۹-۱۸۲۶؛ بلاذری، پیشین، ص ۶۷
- ۱۱- مقدسی، پیشین، ص ۸۴۹؛ طبری، پیشین، ج ۴، صص ۱۵۸۷-۱۵۸۹ و ۱۶۵۵؛ ج ۵، صص ۱۷۰۷، ۱۷۷۲، ۱۷۵۹ و ۱۹۳۶؛ مقایسه کنید با: خواندمیر، حبیب السیر، ج ۱، تهران، ۱۳۳۳، صص ۳۰۲ و ۴۰۱
- ۱۲- به نظر نگارنده جنایات هولناک طالبان و نیروهای داعش در «فتح» شهرهای عراق و سوریه و افغانستان شباهت شگفت‌انگیزی با حملات و هجوم‌های تازیان به ایران دارد.

۱۳- نگاه کنید به: میرفطروس، پیشین، فصل دوم، خصوصاً صص ۶۲-۶۶، و نیز نگاه کنید به لینک زیر:

<https://mirfetros.com/fa/?p=226>

مقایسه کنید با صفحه ۱۶۰۶ تاریخ طبری در کشتن اسیران سپاه بهمن مردانشاه، سردار ساسانی. همچنین مقایسه کنید با خطبه رُعب انگیز حجاج بن یوسف ثقفی، طبری، پیشین، ج ۸، صص ۳۵۱۹-۳۵۲۰؛ مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب، ج ۳، به تصحیح کمال احمد مرعی، مکتبه العصریه، بیروت، ۱۴۲۵/۲۰۰۵، صص ۱۰۷-۱۰۸؛ ترجمه فارسی، ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷، ج ۲، صص ۱۳۱-۱۳۲

۱۴- طبری، پیشین، ج ۴، صص ۱۴۹۱-۱۴۹۴.

۱۵- تاریخ سیستان، مؤلف ناشناس، به تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران، ۱۳۱۴، صص ۸۰-۸۲. مقایسه کنید به عمل قُتیبه در حمله به جام گرد (یکی از ولایات خوارزم)، طبری، ج ۹، صص ۳۸۵۴؛ برای آگاهی از شعر چنگناز سیستانی در این حملات نگاه کنید به یادداشت نگارنده: <https://mirfetros.com/fa/?p=32755>

۱۶- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۱، به تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰، صص ۱۶۴؛ گردیزی، ابوسعید عبدالحی، تاریخ گردیزی، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳، صص ۲۵۱؛ بلاذری، پیشین، صص ۱۸۷-۱۸۸

۱۷- ابن بلخی، پیشین، صص ۱۱۶

۱۸- طبری، پیشین، ج ۹، صص ۳۸۶۵

۱۹- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن القیاوی، تصحیح و تحشیه مُدرّس رضوی، تهران، ۱۳۵۱، صص ۶۱-۶۲ و ۲۵

۲۰- درباره موالی و موقعیت تحقیرآمیزشان نگاه کنید به: عزالدین اسماعیل، فی الشعر العباسی، مصر، ۱۹۸۰، صص ۶۹-۷۹؛ جوده، جمال، اوضاع اجتماعی-اقتصادی موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری و مُسلم زمانی، تهران، ۱۳۸۲؛ مقداد، محمود، الموالی و نظام ولاء من الجاهلیه الی اواخر العصر الأموی، دار الفکر، دمشق، ۱۴۰۸ق.

۲۱- درباره «تعرب» نگاه کنید به: محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۱، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۵، صص ۱۶-۳۲؛ ج ۲، صص ۱۵-۲۲ و ۴۱۶-۴۱۸

۲۲- درباره دهقانان و نقش آنها در حفظ فرهنگ باستانی ایران نگاه کنید به بحث نگارنده، «دهقانان؛ حاملان و حافظان فرهنگ باستانی ایران»، ویرایش تازه کتاب حلاج:

<https://mirfetros.com/fa/?p=22532>

۲۳- دینوری، پیشین، ص ۱۴۱

۲۴- باستانی پاریزی با اشاره به کرمانشاه از فیروز به عنوان « احتمالاً گردِ خونگرم » یاد کرده است. نگاه کنید به: آسیاب هفت سنگ، چاپ پنجم، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۴۷

۲۵- نگاه کنید به مقاله «نبردِ نِه‌اوند؛ واپسین مقاومت حکومت ساسانی در برابر تازیان مسلمان»، زیبا شیر آلی، مجله تاریخنامه خوارزمی، پاییز ۱۳۹۸، صص ۵۷-۶۶

۲۶- طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۵۸

۲۷- طبری، پیشین، ج ۵، صص ۱۸۸۳-۱۸۹۴ و صص ۲۰۸۸؛ بلاذری، پیشین، ص ۸۰-۸۱؛ مُجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۱

۲۸- نَرشَخی، پیشین، صص ۵۴-۵۷، مقایسه کنید با: بلاذری، پیشین، ص ۲۹۸

۲۹- برای بحثی در این باره نگاه کنید به کتاب جواد طباطبائی: خواجه نظام الملک طوسی؛ گفتار در تداوم فرهنگی ایران، انتشارات مینوی خرد، تهران، ۱۳۹۳. در باره مفهوم ایرانشهر نگاه کنید به بحث همین نویسنده در مقاله زیر: <https://mirfetros.com/fa/?p=36971>

۳۰- واژه «ملّی» و «استقلال ملّی» هر چند که مفهومی تازه و مدرن است، اما نگارنده آنرا برای جنبش های اجتماعی این دوران - از جمله جنبش خُرمدینان - مناسب می داند. در این باره نگاه کنید به مقاله نگارنده با نام «مفهوم ایران، وطن، زبان فارسی و هویت ملّی». همچنین نگاه کنید به رسالات زیر:

M. Azizi, La domination arabe et peponouissement du sentiment nationale en Iran (de 651 a 900), Paris, 1938; E. M. Wright, "Bābak of Badhdh and al-Afshīn during the Years A.D. 816-841; Symbols of Iranian Persistence against Islamic Penetration in North Iran", Muslim World, April 1948, PP. 43-59 ; F. Novzaribaghah, Les révolutions et les mouvements nationaux des Iraniens aux VII e et VIII e siècles, Paris, Thèse d'Université, 1953

همچنین نگاه کنید به: دریایی، تورج، تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۹۲، ۱۳۷-۱۳۸

۳۱- مادلونگ، پیشین، ص ۱۹؛ اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۶۶

32- Elton L. Daniel: The political and social history of Khurasan under Abbasid rule 747-820, University of Michigan Library, 1979, P126

تاریخ اجتماعی و سیاسی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، شرکت انتشاراتی علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۳۶

۳۳- مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۷

۳۴- مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۶

۳۵- درباره «بیت الحکمه» نگاه کنید به: دانشنامه جهان اسلام، ج ۵، تهران، ۱۳۷۹، صص ۸۱-۸۳؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، تهران، ۱۳۸۳، صص ۲۷۴-۲۸۱

۳۶- جهشیاری، الوزرا و الکتاب، ص ۲۶۴؛ مقدسی، پیشین، ص ۹۶۹

۳۷- ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۶

۳۸- طبری، پیشین، ج ۱۲، ۵۲۶۱

۳۹- نگاه کنید به: ابن مسکویه، تجارب الأمم، ج ۵، ترجمه علینقی منزوی، تهران، ۱۳۷۶، صص ۴۱۲-۴۱۳ و ۴۱۹-۴۲۰. درباره عقاید سیاسی مردآویج گیلی نگاه کنید به مقاله محسن رحمتی و علاءالدین شاهرخی «مردآویج و اندیشه احیای شاهنشاهی ساسانی»، مجله پژوهش های تاریخی دانشگاه اصفهان، شماره ۱، بهار ۱۳۹۱، صص ۱۷-۳۸؛ رضا رضازاده لنگرودی، جنبش های اجتماعی در ایران پس از اسلام، ویراست دوم، نشر فرهنگ نو، تهران، ۱۳۹۹، خصوصاً ص ۱۱۵

۴۰- ابن ندیم، الفهرست، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۹۸ هـ/۱۹۷۸ م. ص ۲۳۴. ترجمه فارسی، محمدرضا تجدد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳، ص ۳۵۲؛ لوئیس، برنارد، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره ای، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲، صص ۸۴ و ۱۱۰

41-The Cambridge History of Iran, Cambridge university press, Vol 4. 1975. p. 503

ترجمه فارسی، حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۳۸

۴۲- خواجه نظام الملک، پیشین، صص ۲۴۵-۲۴۶، نسخه محمد قزوینی

۴۳- برای نمونه نگاه کنید به: میرفطروس، حلاج، تهران، ۱۳۵۷، صص ۷۰-۸۴